

## ملیونی که در باتلاق 28 مرداد مانده اند!

از بدو تاسیس جبهه ملی ایران، نه تنها در این جبهه، که بنا بر ماهیت و نام آن وجود گرایش های مختلف سیاسی در آن طبیعی بود، بلکه در خود حزب ایران که جبهه ملی بر محور آن می چرخید نیز گرایش های مختلف سیاسی حضور داشتند. کشاکش بر سر سیاست های دکتر مصدق، بیش از آنکه میان حزب توده ایران و دولت مصدق باشد، میان طیف های گرد هم آمده در حزب ایران و جبهه ملی با مصدق وجود داشت. همین کشاکش ها اغلب نه تنها موجب نوسان ها و تغییر سیاست های داخلی دولت مصدق می شد، بلکه ترکیب کابینه ائتلافی او را نیز شامل می شد. ائتلافی که نظر دربار و ارتش شاهنشاهی نیز در آن مراعات شده بود. نه تنها برای تعیین وزیر جنگ و یا رئیس شهربانی، بلکه برای تعیین وزیر کشور. سپهبد زاهدی کودتایی به این ترتیب و بر اثر این فشارها در کابینه مصدق وزیر کشور شده بود.

پس از کودتای 28 مرداد و سرنگونی دولت مصدق، این کشاکش ها اشکال نوینی به خود گرفت. جمعی از سیاست پیشگانی که در دولت و کابینه مصدق و جبهه ملی بودند، بتدریج تا حاشیه دولت های پس از کودتا خزیدند. برخی به کارهای فرهنگی و حقوقی روی آوردند، جمعی موفق ترین شرکت های خصوصی را راه اندازی کردند و اندک شماری که زندانی شده و یا تحت پیگرد قرار گرفته بودند - جز دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه مصدق که اعدام شد- بتدریج به زندگی عادی بازگشتند. در خارج از کشور نیز تقریباً وضع به همین گونه بود. تکاپوهای پس از شکست، در خارج از کشور، خود را در قالب جبهه ملی دوم نمایان ساخت. آنها که در داخل کشور به حاشیه خزیده بودند، هرچه تیر در ترکش داشتند به سمت حزب توده ایران روان ساختند تا خود مصون از انتقاد باقی بمانند. در خارج از کشور، این رویکرد ضد توده ای توأم شد با ورود افراد تازه نفس و متمایل به مذهب که امثال بنی صدر از جمله آنها بود. این کشاکش سیاسی که در اصل همه طیف های گوناگون و حتی مخالف هم در جبهه ملی را شامل می شد، یک وجه مشترک یافت و آن ضدیت با حزب توده ایران و گریز از همکاری با آن بود. سیاستی که در سال 1331 و نیمی از سال کودتای 1332، از جمله مهمترین دلایل پیروزی کودتای 28 مرداد شد. کنفدراسیون دانشجویی خارج از کشور که بعدها مشخص شد دستگاه پلیسی شاه در آن نفوذ بسیار جدی داشت، بر این آتش نفاق بی وقفه نفت می پاشید و مشوق چپ روی بود. این وضع در داخل کشور و در میان دانشجویان (عمدتاً دانشگاه تهران) به گونه دیگری بود. در این بخش همکاری میان دانشجویان متمایل به جبهه ملی و اندیشه های دکتر مصدق همکاری تنگاتنگ با دانشجویان توده ای و یا دارای گرایش های توده ای وجود داشت. واقعه 16 آذر در دانشگاه که از سه قربانی آن دو تن توده ای و یک تن وابسته به جبهه ملی بود، شاهد خونین این بیان است.

دکتر مصدق، که پس از کودتای 28 مرداد بیش از دوران قبل از کودتا ضرورت همکاری با توده ای ها را درک کرده و دانسته بود نداشتن این همکاری چه ضربه ای به دولت ملی او زد، نه تنها در دادگاه از ضرورت آزادی حزب توده ایران و همکاری با آن- در کلامی که امکان آن در دادگاه کودتا بود- سخن گفت بلکه پس از پایان دادگاه و تبعید به احمد آباد بر این ضرورت بیش از پیش تکیه کرد و در نامه هایی که برای کوشندگان تشکیل جبهه ملی دوم نوشت چندین بار بر این ضرورت انگشت نهاد. او گفت و نوشت ( همانگونه که در زیر می خوانید) اما چپ روی های کنفدراسیون در خارج از کشور و فرافکنی های دلیل سقوط دولت

مصدق بر اثر کودتا در میان وابستگان جبهه ملی که اغلب در خارج و تعدادی در داخل کشور می خواستند دوباره به صحنه سیاسی ایران باز گردند مانع تحقق این نظر دکتر مصدق شد. سقوط دولت امینی و سلطه تمام و کمال شاه و دربار شاهنشاهی بر مجلسین و نیروهای نظامی و بسته شدن کامل فضای سیاسی ایران، پایان این دوره از فعالیت های جبهه ملی است. دورانی که در حزب توده ایران نیز بحث بر سر فعالیت علنی در داخل کشور چنان بالا گرفت که زنده یاد ایرج اسکندری داوطلب بازگشت به کشور شد. در این دوران زنده یاد پرفسور رضا رادمنش دبیر اول حزب توده ایران بود و ایرج اسکندری عضو هیات سیاسی حزب. او که سابقه وزارت و وکالت را در سال های پیش از کودتا داشت، طرح بازگشت خود به ایران را بر اساس پرواز با هواپیما به ایران و پیاده شدن در فرودگاه مهرآباد تنظیم کرده بود.

وقتی امروز امثال پرویز ورجاوند در تهران، به گاه و بی گاه، به محض یافتن تریبونی برای سخن گفتن چنگ و دندانی نیز به حزب توده ایران نشان می دهد و همان حرف های تکراری و از تاریخ مصرف گذشته دهه 30 و 40 را تکرار می کند، دلایل آن را در همین ریشه هائی که در بالا بر شمردیم باید جستجو کرد. همچنان که همراهی و پیوند امثال زنده یاد داریوش فروهر با حزب توده ایران در سال های پس از انقلاب و پافشاری اش بر ضرورت این همراهی و پیوند تا شبی که به قتل رسید را باید در همین گذشته جبهه ملی و طیف های گوناگون درون آن جستجو کرد. ما بر آن نیستیم تا اشاره به ادامه همین بحث های نفاق افکن در سال های آستانه انتخابات دوم خرداد و پس از آن (تا زمان قتل داریوش فروهر) کنیم و این که چگونه دیدارهای دو هفته و گاه یک هفته ای ملیون ایران را عملاً محکوم به فلج سیاسی کرده بود و زنده یاد **داریوش فروهر** در سفری که برای عمل جراحی مهره های گردن خود به آلمان داشت به افسوس و خون دل از آن یاد می کرد. این که: «چه کنیم؟ برخی از دوستان ما، با زمان جلو نیامده و همچنان در باتلاق 28 مرداد مانده اند...»

آنچه که ضرورت این بازگوئی را الزامی می کند، نه نبش تاریخ با هدف پاسخگوئی به این و یا آن باقی مانده نسل جوان جبهه ملی در سال های پیش و پس از کودتا، بلکه روشن ساختن ذهن نسل جوانی است که برای به اهتزاز در آوردن پرچم جبهه ملی به میدان آمده اند و حیف و صد افسوس که ذهن آنها با گذشته نگری هائی نظیر آنچه امثال پرویز ورجاوند - بنام یکی از لیبرهای باقی مانده جبهه ملی قدیم - پر شود و سنگ بنای دور جدید فعالیت های ملی بر مبنای این اندیشه ها و اختلافات قدیمی گذاشته شود.

این نگاه به گذشته، با اهداف "**روز**" را بعنوان مقدمه ای تکمیلی بر مقاله که در زیر می خوانید ضروری دانستیم. مقاله زیر نیز با احتمال قریب به یقین با همین درد و افسوس و یادآوری نوشته شده و خطاب آن باید نسل قدیم ملیونی باشد که هنوز در پی شستن عبای کهنه و آغشته به گل و لای دوران جنگ سرد در طشت ایران امروز هستند. مقاله مورد بحث در یکی از نشریات تازه انتشار تهران بنام "نقدنو" منتشر شده است و تاریخ آن نیز اسفند ماه گذشته (1383) است.

به این مقاله آنجا که محدودیت های سیاسی- مطبوعاتی حکومتی به نویسنده آن اجازه اسم بردن از حزب توده ایران را نداده بود، نام حزب را افزودیم تا فاعل و مفعول وقایع نامفهوم باقی نماند.

مقاله را در پی می خوانید:

## نامه های مصدق - اسناد تاریخی

بیست و نهم اسفند ماه 1329 کمیسیون نفت مجلس به رهبری دکتر محمد مصدق که در آن زمان بیش از هفتاد سال از سنش می گذشت با اعلام ملی شدن صنعت نفت و در یک کار فشرده و سخت که حتا اعضای کمیسیون حق تماس با خارج از مجلس را برای مدتی که این لایحه در دستور بود نداشتند، عیدی بزرگی به ملت ایران داد. جنبش ملی شدن صنعت نفت به مدت دو سال و نیم، تا بیست و هشتم مرداد 1332 ادامه یافت.

در چهاردهم اسفند 1345 " سردار پیر " بسته به زنجیر جان سپرد. بررسی وقایعی که به اسفند ماه و ملی شدن صنعت نفت منجر شد، از فرازهای درخشان تاریخ ایران است. هر چند ملی شدن صنعت نفت در میان سال های 1329 تا 1332 اوج تلاش های مردم ایران را به نمایش می گذارد، اما سابقه آن به سال ها قبل بازمی گشت که در آن مبارزات پیگیر مردم جنوب با عمال انگلیسی شرکت نفت همواره وجود داشته است. از ابتدای استقرار شرکت نفت انگلیس، همواره مبارزه علیه رفتار ستمگرانه و دخالت های بیجا در امور داخلی ایران در میان مردم و کارگران شرکت نفت مورد منازعه بوده است. زندان های رضا شاه نیز همواره عده ای از کارگران شرکت نفت و مبارزان این راه را در خود داشت. اوج این مبارزات در دهه 1320 الی 1330 است.

در این سال ها مبارزه کارگران نفت علیه شرکت انگلیسی بارها و بارها به کشتارخونین منجر گشت. در اعتصاب 23 تیر 1325 بیش از 50 نفر از کارگران کشته و در حدود 173 نفر مجروح شدند. خواسته های کارگران در این اعتصاب عبارت بود از: انفصال و بیرون انداختن مصباح فاطمی استاندار آبادان، که دست نشانده شرکت نفت بود. خلع سلاح اتحادیه عشایر خوزستان که به دست شیوخ مرتجع و رشوه گیر در خدمت شرکت انگلیسی نفت و برای سرکوب جنبش کارگران تشکیل شده بود، منع شرکت نفت از مداخله در امور داخلی ایران و تبدیل شرکت نفت به یک شرکت خالص تجاری، الغای شعبه سیاسی شرکت نفت و اخراج سران آن از ایران. در این اعتصاب کارگران سراسر ایران دست به تظاهرات زده و همبستگی خود را با کارگران شرکت نفت اعلام کردند. سران حزب توده (ایران) نیز که به این اتهام بعدها در دادگاه محاکمه شدند به دفاع از مبارزه کارگران برخاستند. دکتر حسین جودت (از رهبران وقت حزب توده ایران) در دادگاه در این باره چنین گفت:

" بسیار جای تاسف است که هیات حاکم ما به آن درجه از ندانی و استعمارپرستی رسیده است که در محکمه نظامی دادستان جرات دفاع از بزرگترین عامل استعمار ایران پیدا می کند. ما مفتخریم که در طرف مقابل دادستان قرار داریم. یعنی در طرف ملت ایران و اینک با اسناد متقن نشان خواهیم داد که آنکه باید بر نیمکت محاکمه بنشینند و جواب قانون شکنی ها، غارتگری ها و ملت کشی ها را بدهد شرکت استعماری نفت انگلیس است، نه کارگران زحمتکشان ایران"

(ص 21 کتاب حماسه 23 تیر)

بدین ترتیب نطفه های جنبش مردم ایران در برابر شرکت نفت انگلیس پایگاه محکمی در میان مردم داشت و مصدق که بعدا رهبری این جنبش را به دست گرفت مبارزه کارگران شرکت نفت آبادان را همواره ارج می نهاد. مصدق پس از اخراج کارگران از شرکت نفت و بیکار شدن آنان تنها برای آنکه آنان در رفاه باشند مبلغ سیصد میلیون تومان اسکناس بی پشتوانه چاپ کرد تا به کارگران شرکت نفت بدهد و بدین ترتیب از آنان قدردانی کرده باشد. این مطلب مورد مخالفت عده ای از سران جبهه ملی قرار گرفت و حتا به فکر استیضاح مصدق و ساقط کردن دولت او افتادند و همین مسئله موضوع کشمکش اصلی میان مصدق و مجلس شد. او خود در این باره می گوید: " نقشه این بود که یکی از مخالفین دولت را برای نظارت در کار اسکناس انتخاب کنند، و او که به بانک ملی رفت گزارش علیه دولت بدهد و

ثابت کند که دولت برخلاف قانون 300 میلیون تومان از نشر اسکناس سوء استفاده نموده است و چون دولت آن نماینده را برای اجرای قانون در بانک دعوت ننمود دولت را استیضاح کردند و دولت نگرانی نداشت که در نتیجه استیضاح حیثیت اش از بین برود، چون که متجاوز از 250 میلیون از این وجه برای اجرت کارگران معادن نفت به کار رفته بود و دولت نمی توانست به علت نبودن عواید نفت آنها را گرسنه بگذارد... به فراندوم متوسل شدم و ملت حذف مجلس را خواستار شد. پس از آنکه به دستخط شاه متوسل شدند که اینجانب حاضر شدم از همه چیز خود بگذرم و در راه آزادی و استقلال وطن عزیزم از هر گونه فداکاری خودداری نکنم"

مشاهد می شود که مصدق برای آنکه کارگران نفت گرسنه نمانند دست به این فداکاری می زند و در دفاع از آن پای همه چیز ایستاده است. مخالفان او که بعضا از عناصر جبهه ملی نیز بودند، استقلال کشور و جدایی کارگران از مصدق را هدف گرفته و او با درایت خود به هر وسیله از این جدایی جلوگیری می کرد. او می توانست کارگران را سرکوب و در عوض دل بالایی ها را بدست آورد. ولی این کار را نکرد و به همین دلیل مجلسی که تا چندی قبل طرفدار او بود، بتدریج در مقابل مصدق موضع گرفت. در عوض نیروهای چپ (حزب توده ایران که یگانه نیروی چپ ایران در آن دوران بود) پس از سی ام تیر سال 1331 به طرفداری بیشتر از او پرداختند، بطوری که در تظاهرات 30 تیر 1332 مصدق خواهان یک پارچه شدن همه نیروها شد و عناصری از جبهه ملی نیز در مخالفت با او ایستادگی کردند.

**اختلاف میان مصدق و جبهه ملی بعدها نیز آشکار شد. در جریان محاکمه مصدق رییس دادگاه تلاش زیادی کرد تا آنکه مصدق را به جبهه گیری در برابر دکتر فاطمی و حزب توده ایران وادار کند،** اما مصدق با زیرکی تمام از این موضع گیری طفره رفت. او در مقابل موضع رییس دادگاه که اخلاص گری حزب توده را مطرح کرده بود، در بیست و دومین جلسه دادگاه چنین گفت: " اخلاص گری یک عملی است که نتیجه قطعی داشته باشد... این اخلاص گران مطابق عرف مملکت و آنچه ما می دانیم، این توده دو قسم است یک توده انگلیسی و یک توده روسی، این توده انگلیسی هر کار می کند بنام آن توده روسی می کند. بنده هیچ نگران نبودم که حزب توده بتواند دولت را از بین ببرد. نگرانی از اینکه اینها بتوانند دولت را ساقط کنند. به هیچ وجه نگرانی بنده از آن توده نبود، صاف و پوست کنده من به شما دادستان و همه اشخاصی که اینجا هستید عرض می کنم نگرانی بنده از همین پیش آمدی بود که روز 28 مرداد شد."

به این ترتیب مصدق مسیر خود را از افرادی که دشمن اصلی را حزب توده می دانستند جدا کرده بود. این اختلاف بعدا در جریان تشکیل جبهه ملی دوم آشکارتر شد.

سرداد پیر با درایت در جریان تشکیل جبهه ملی دوم که در سال های 42 - 1339 از بقایای طرفداران ملی شدن صنعت نفت و نیروهای مبارزه تشکیل شد و در آن دانشجویان طرفدار جبهه ملی و حزب توده همکاری نزدیکی داشتند در رهنمود به دانشجویان چنین می گوید: "اکنون اجازه می خواهم که عرض کنم شما دانشجویان عزیز جزئی از افراد مملکتید و نمی توانید به تنهایی کار مفیدی انجام دهید مگر اینکه با سایر تشکیلات مملکتی همکاری کنید و این کار با اساسنامه ای که برای جبهه ملی تنظیم شده به هیچ وجه صورت نخواهد گرفت. اساسنامه باید طوری تنظیم شود که هر حزب و دسته ای که صاحب تشکیلات اند بتوانند با انتخاب یک یا چند نماینده وارد جبهه شوند. گذاردن یک عده در خارج و عدم پذیرش آن به هر عنوان که باشد برخلاف مصالح مملکت است" ( ص 252 تاریخ 25 ساله جلد اول غلام رضا نجاتی)

و در نامه به خود جبهه ملی می گوید: " بنابراین باید با اتحاد و هماهنگی کامل و انتخاب افرادی برای عضویت در شورای عالی جبهه ملی آمال و آرزوهای افراد وطن پرست عملی شود و درب های جبهه ملی به روی کلیه افراد و دسته جات و احزابی که مایل به مبارزه و

از خود گذشتگی در واژگون ساختن دستگاه استعمار هستند مفتوح گردد و منتهای کوشش به عمل آید تا کسانی که خواهان آزادی و استقلال ایران اند به جمع مبارزان بگردند" (ص 249 همان منبع)

مصدق به عنوان رهبری که مورد قبول همگان بود سعی داشت کلیه نیروهای مبارزو احزاب را بدون قید و شرط گرد هم جمع کند، او لفظ مطلق کلیه احزاب و دسته جات را به کار می برد و از دستگاه حکومتی به عنوان دستگاه استعماری نام می برد و هیچ گونه قید و شرطی را برای عضویت احزاب در جبهه ملی تعیین نمی کرد، اما رهبران جبهه ملی که به خوبی پیام مصدق را درک کرده بودند به مخالفت و لجاجت با او می پرداختند و سعی می کردند مصدق را طرفدار حزب توده نشان دهند و او را به چالش و بحث در این زمینه بکشانند. آنان در پاسخ می گویند: "خاطر مبارک را به این نکته معطوف می دارد که تنها حزبی که بارها تقاضای ورود به جبهه ملی نموده و به علت عدم صلاحیت تقاضای آن مورد قبول واقع نشده حزب توده ایران بوده است که در سال 1327 از طرف دولت و مجلس منحل اعلام گردیده است. نهضت ملی به علت ماهیت و روش این حزب نتوانست و نخواهد توانست حزب مزبور را در صفوف خود بپذیرد و مبارزات و صدماتی که عناصر حزب مزبور در دوران زمامداری آن جناب به حکومت ملی وارد آورده اند و اخلاص ها و کارشکنی هایی که علیه تصمیمات و هدف های حضرت عالی نموده اند هنوز از خاطره ها محو نشده است" (ص 257 همان منبع).

این مطالب را در حالی رهبران وقت و خارج از کشور جبهه ملی می گویند، که مصدق از اخلاص نامیدن حزب توده ایران در جریان دادگاه طفره رفت و آن را به گردن توده انگلیسی انداخت که به نام توده روسی این کارها را می کردند و علنا در نامه بعدی که به جبهه ملی می نویسد مخالفت خود را درباره حزب توده با جملاتی حساب شده بیان می کند، بدون آنکه وارد چالش بحث درباره حزب توده با جبهه ملی شود. او که به خوبی می دانست حزب توده در آن زمان در میان جوانان و دانشجویان طرفداران زیادی دارد و همچنین عناصر به جا مانده از این حزب در داخل ایران همکاری بسیار نزدیکی را با نیروهای ملی در جریان مقاومت در برابر کودتا داشته اند و همچنین در جریان محاکمات دکتر مصدق افسران توده ای کمک های زیادی به او کرده بودند و حتی نقشه فرار او را نیز تهیه کرده بودند- که با مخالفت مصدق مواجه شده بود. ماهرانه بدون رودرروی مستقیم نظر خود را چنین بیان می کند:

"در آن پیام عرض نمودم درب های جبهه را باید به روی احزاب و اجتماعات و دسته جات باز گذاشت تا جبهه بتواند در انجام نظرات خود توفیق حاصل نماید و هیچ نظری به حزب توده نبوده که آن را پیراهن عثمان کرده و در این نامه اسم برده آید". آن گاه نظر خود را به طور مشخص درباره حزب توده می گوید:

"حزب توده حزبی است که در سال اول ملی شدن صنعت نفت با کمال شدت مخالفت می کرد ولی چون نظریاتش مورد پسند جامعه نبود و خریدارنداشت از این کار دست کشید." مقایسه گفتار رهبران جبهه ملی درباره حزب توده و نظرات مصدق درباره آن اختلاف را به طور برجسته ای آشکار می کند. مصدق تا روزهای آخر کودتا با حزب توده در تماس بود و در آخرین لحظات به تلفن کننده ناشناس رابط حزب توده (که در این زمان کیانوری و همسر وی "مریم فرمانفرما" بوده است) می گوید هر کاری از دست تان برمی آید بکنید. قطعا اگر رهبران جبهه ملی همان افکار مصدق را داشتند و در همکاری با نیروهای چپ آن قدر عناد و لجاجت به خرج نمی دادند، وضعیت جنبش با آنچه امروز بود تفاوت می کرد. بقایای جبهه ملی امروزه نیز همواره از کمونیسم شبکی ترسناک برای خود ساخته اند و از این جهت **روزیه روز بخش هایی از آن به جبهه ارتجاع نزدیک تر می شوند.**

(نقل از نشریه "نقدنو" چاپ تهران- 5 اسفند 83)